

مجله مطالعات انتقادی ادبیات  
فصلنامه دانشگاه گلستان  
سال دوم/ شماره مسلسل هشتم/ زمستان ۱۳۹۴  
چاپ شده در زمستان ۱۳۹۷

## مقایسه ضحاک و تیفتوس با رویکرد اسطوره‌شناسی تطبیقی

وحید رویانی

دانشیار دانشگاه گلستان

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۲

### چکیده

ایران و یونان دو قوم باستانی می‌باشند که اشتراکات فرهنگی، تاریخی، اساطیری و... زیادی دارند و به خاطر همین اشتراکات، شخصیت‌ها و داستان‌های اساطیری گوناگونی را می‌توان نشان داد که دارای وجوه تشابه فراوانی بوده که این وجوه ریشه در پیشینه هند و اروپایی مشترک دو قوم دارد. ضحاک و تیفتوس دو شخصیت اساطیری ایران و یونان می‌باشند که نگارنده در این پژوهش بر اساس اصول مکتب اسطوره‌شناسی تطبیقی آنها را مقایسه نموده است که نتیجه پژوهش نشان می‌دهد این دو شخصیت در موارد زیر به هم شباهت دارند: ۱- در زمینه شکل ظاهری ترسناک‌ترین موجوداتی هستند که بر روی زمین خلق شده‌اند. ۲- هدف از خلقت هر دو موجود اهریمنی ایجاد آشوب و از بین بردن آرامش و نظم گیتی است. ۳- نقطه ضعف هر دو دیو در علاقه آن دو به خوردن خوراکی‌های مختلف و پر خوری است. ۴- هر دو موجود اهریمنی در نخستین نبرد خود پیروز می‌شوند. ۵- راه غلبه بر هر دو موجود استفاده از کمک دیگران است و قهرمان داستان به تنهایی نمی‌تواند از عهده این موجود برآید. ۶- هر دو موجود به نحوی در کوه زندانی هستند. بر این اساس و با وجود چنین شباهت‌ها و ویژگی‌هایی که در متون قدیمی درباره ضحاک آمده است می‌توان گفت ضحاک نیز همانند تیفتوس یک پدیده جوی و اسطوره توفان بوده است و به مرور زمان از اسطوره اولیه دور شده و در متون بعدی و از جمله شاهنامه به شاهی اژدهاوش تبدیل شده است.

**واژه‌های کلیدی:** اسطوره‌شناسی تطبیقی، ضحاک، تیفتوس، اسطوره توفان.

### تعریف اسطوره‌شناسی تطبیقی

اسطوره‌شناسی تطبیقی دانشی است که به بررسی و مقایسه اسطوره‌ها و مضامین اساطیری فرهنگ‌های مختلف، بخصوص فرهنگ‌هایی که پیشینه مشترکی دارند، می‌پردازد تا بتواند ساختارهای مشابه دینی یا اجتماعی آنها را مشخص کرده یا اساطیر این اقوام را بازسازی نماید. این شاخه از اسطوره‌شناسی حدوداً دو قرن سابقه دارد و به زمانی بازمی‌گردد که زبان‌شناسان اروپایی سعی کردند با این روش و با کمک زبان‌شناسی تاریخی اساطیر کهن اقوام هند و اروپایی را بازسازی کنند (Littleton, 1973: 32). در طول دو قرن دانشمندان برجسته‌ای همچون فریدریش ماکس مولر، جرج ککس، ژرژ دومزیل و... با شیوه‌های گوناگون تحقیق این دانش را تکوین بخشیدند. ماکس مولر برجسته‌ترین دانشمند این حوزه در قرن نوزدهم در بررسی اساطیر بسیار از رویکرد زبان‌شناسی تطبیقی استفاده می‌کرد و به ریشه واژگان توجه داشت. جرج ککس اسطوره‌شناس بریتانیایی یکی دیگر از دانشمندان این شاخه است که بر همانندی ساختاری و ریشه شناختی مفاهیم تأکید می‌کرد. اندیشه‌های او تأثیر زیادی بر شیوه پژوهش پژوهشگر برجسته این حوزه ژرژ دومزیل نهاد. دومزیل برای یافتن پایه‌ای که بر آن یک اسطوره‌شناسی هند و اروپایی جدید بنا کند، نخست به نظریه‌های جیمز فریزر، دورکیم و مارسل موس و جرج ککس رو کرد ولی به سرعت خود را از تأثیر آنها رها کرد (Dosse, 1998: 34). از ویژگی‌های بارز شیوه او توجه به «ساخت» است و به همین جهت دومزیل را در کنار کلود لوی استراوس از پیشگامان «ساختارگرایی» نام برده‌اند. آنچه پژوهش‌های اسطوره‌شناسی تطبیقی دومزیل را از دیگران متمایز می‌کند این است که سعی می‌کند تا در پشت اساطیر و آیین‌ها و مناسک، سیستم مشترکی را کشف کند. دومزیل را ساختارگرا نامیده‌اند و به همین جهت او را در برابر تاریخ‌گرایان قرار داده‌اند، اما واقعیت این است که دومزیل هم ساختارگرا است و هم تاریخ‌گرا. او شناسنده ساختار فرهنگ‌های تاریخی و عالم نحوه دگرگونی تاریخی این ساختار است (Segal, 1996: 185).

اسطوره‌شناسی تطبیقی از شیوه‌های گوناگون برای رسیدن به نتیجه استفاده می‌کند که مهمترین آنها عبارتند از: زبان‌شناسی، ساختارگرایی، روان‌شناسی و تطبیقی-تاریخی. محققان گذشته همچون مولر، کوهن و ککس و دومزیل به شیوه زبان‌شناسی و ساختارگرایی توجه داشتند و شیوه تطبیقی-تاریخی به تازگی توسط میشل ویتزل پیشنهاد شده است، او با مقایسه مجموعه‌ای از اساطیر فرهنگ‌های مختلف سعی می‌کند آنها را تا حد قدیمی ترین سطوح اساطیری بازسازی کند (Witzel, 2012: 3) که ما نیز در این مقاله به شیوه تطبیقی و تاریخی سعی داریم به مقایسه این دو شخصیت اساطیری بپردازیم. از این جهت از مکتب آمریکایی کمک می‌گیریم که در این مکتب برخلاف مکتب فرانسه به روابط میان ادبیات مختلف بر مبنای اصل تأثیر و تأثر توجهی نمی‌شود. بلکه بیشتر به عوامل بسترساز تأثیر یا تشابه توجه می‌شود زیرا نظریه‌پردازان این مکتب اعتقاد دارند: «تأثیر در خلأ اتفاق

نمی‌افتد، همچنان که ادبیات در خلأ خلق نمی‌شود. تأثیر کردن و تأثیر پذیرفتن یا تشابهات ادبی اتفاقی نیستند؛ عوامل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی بسترساز تأثرات و تشابهات ادبی هستند. بر این اساس، برای پژوهش روشمند در ادبیات تطبیقی باید به لایه‌های زیرین تأثر و تشابه توجه کرد. به سخن دیگر، مسأله اصلی چرایی و چگونگی این رویداد است، نه تشریح خود رویداد (انوشیروانی، ۱۳۸۹ الف: ۳۶-۳۷) و پژوهشگران این مکتب به سراغ علّت شباهت بین موضوعات مختلف رفته و در عین بررسی و ریشه‌یابی علّت تشابه از بررسی تفاوت‌ها نیز غافل نبوده‌اند، به عنوان مثال پژوهشگرانی چون کارل گوستاو یونگ و نورتروپ فرای که در زمینه نقد اساطیری فعالیت می‌کنند از کهن‌الگوها<sup>۱</sup>، اسطوره‌ها و ضمیر ناخودآگاه جمعی<sup>۲</sup> و رنه اتیامبل از نامتغیرها به مثابه میراث مشترک بشری یاد می‌کنند که می‌تواند این تشابهات را تا حدودی توجیه کند (انوشیروانی، ۱۳۸۹ ب: ۴۵-۴۶).

### فرضیه و پیشینه تحقیق

نویسنده در این مقاله سعی دارد با استفاده از روش اسطوره‌شناسی تطبیقی<sup>۳</sup> و با کمک مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، وجوه تشابه و تفاوت ضحاک و تیفون را بررسی کند. این مقاله بر اساس این فرضیه‌ی بنا نهاده شده که به خاطر خویشاوندی اقوام هندو اروپایی و داشتن ریشه و میراث مشترک، با توجه به اصول مکتب آمریکایی شباهت‌های بنیادی بین اسطوره‌های ایران و یونان وجود دارد. بنابراین نویسنده ابتدا با مراجعه به متون اساطیری ایرانی به معرفی ویژگی‌های خاص ضحاک پرداخته و چارچوب اصلی شخصیت داستانی او را در این متون مشخص می‌نماید. سپس با کمک متون اساطیری یونان، تیفون غول دریایی و موجود عجیب الخلقه یونانی را معرفی می‌کند، آنگاه به بررسی وجوه شباهت این دو شخصیت پرداخته می‌شود.

در مورد ضحاک و شخصیت اساطیری و ویژگی‌های او تاکنون کتب و مقالات فراوانی منتشر شده است که به برخی از برجسته‌ترین آنها می‌پردازیم: فاطمه جهان‌پور و لیلیا حق پرست در مقاله «بازآفرینی اسطوره بندهشی و مزدایی آفرینش در داستان ضحاک» که در سال ۱۳۹۱ در مجله جستارهای ادبی منتشر شده از طریق بررسی عناصر ساختاری این اسطوره به این نتیجه رسیده‌اند که داستان ضحاک به لحاظ ساختاری از داستان آفرینش الگوبرداری شده است. داریوش اکبرزاده در مقاله «یادداشتی بر اسطوره ضحاک مطالعه تطبیقی میان شاهنامه، کوش‌نامه و گزیده‌ای از متون اسلامی»، ویژگی‌های ضحاک را در شاهنامه و کوش‌نامه و برخی آثار اسلامی مقایسه کرده است. ابوالقاسم رادفر

- 
1. Archetypes
  2. Collective Unconscious
  3. Comparative Mythology

و احمد کیا در مقاله «زیباشناسی شر، بررسی تطبیقی جایگاه شر در نگاه فردوسی و شکسپیر با توجه به داستان ضحاک ماردوش و نمایشنامه مکبث» که در سال ۱۳۸۹ در مجله کهن‌نامه ادب پارسی به چاپ رسیده است با تطبیق دو داستان ضحاک و مکبث، جایگاه شر و نقش آن را در این دو داستان مقایسه کرده‌اند. فاطمه مدرسی و محمد بامدادی در مقاله «نگاهی بینامتنی به یکی از اساطیر آسیای غربی و تطبیق آن با اسطوره ضحاک در شاهنامه حکیم فردوسی» که در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است، اسطوره تپه گوز از مجموعه دده قورقوت را با اسطوره ضحاک مقایسه کرده و ویژگی‌های مشترک آنها را نشان داده است. حمزه حسین‌زاده در کتاب «ضحاک از اسطوره تا واقعیت» که در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است، برخی ویژگی‌های اساطیری ضحاک را با برخی شخصیت‌های اساطیری یونان همچون گریونئوس و تیتان‌ها مقایسه کرده است اما درباره اسطوره تیفون تاکنون فقط یک مقاله به زبان فارسی منتشر شده است و آن مقاله «بررسی تطبیقی شخصیت‌های اساطیری ایران و یونان» است که توسط حمید بوشاسب در ۱۳۹۰ در مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله بدون اتکا به هیچ نظریه اسطوره‌شناسی برخی ویژگی‌های کلی شخصیت‌هایی چون فریدون و ضحاک را با زئوس و تیفتوس مقایسه کرده است.

### ویژگی‌های اساطیری ضحاک

واژه ضحاک در پهلوی به صورت Azdahāg و در اوستا به صورت Aži-dahāka آمده است، فارسی آن ازدها است که جزء نخستین واژه اوستایی «āži» ازی می‌باشد. نولدکه معتقد است چون متون کهن پهلوی ابتدا به زبان عربی ترجمه شده و سپس از عربی به فارسی ترجمه شده است، به همین خاطر نام ایرانی ازی‌دهاک به صورت ضحاک عربی وارد زبان فارسی شده است (نولدکه، ۱۳۸۴: ۶۴). هر چند ضحاک در شاهنامه و برخی منابع تاریخی در نقش یک شاه ظاهر می‌شود، ولی در اوستا، ازدهایی است سه کله، سه پوزه و شش چشم، که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی کند. در بند ۲۹ آبان یشت آمده است: «ازی‌دهاک سه پوزه در مملکت بوری صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او خواست که وی را به تهی کردن هفت کشور از انسان موفق سازد، اما حاجت او برآورده نشد» (اوشیدری، ۱۳۷۶: ۱۰۲). مهرداد بهار در خصوص ضحاک می‌نویسد: «آن چه مسلم است این است که از ازی‌دهاک در اوستا، به‌عنوان شاه ذکری نرفته، بلکه از او به‌عنوان ازدهایی که به نابود کردن مردم و آن چه بر زمین است، سخن به میان آمده و به‌عنوان قوی ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان آفریده یاد شده است. اما در ادبیات پهلوی، او مردی است تازی که به ایران می‌تازد و بر جمشید فائق می‌شود و پس از یک هزار سال سلطنت بد، سرانجام از فریدون شکست

می خورد. او در ادبیات پهلوی دارای لقب بیوراسب (دارنده‌ی ده هزار اسب) می شود (بهار، ۱۳۸۹: ۱۹۱-۱۹۰).

در بند ۲۹ آبان یشت آمده است که «اژی دهاک سه پوزه در مملکت بوری<sup>۱</sup> صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او خواست که وی را به تهی کردن هفت کشور از انسان موفق سازد، اما حاجت او برآورده نشد (اوشیدری، ۱۳۷۶: ۱۰۲). در بند ۱۹ رام یشت نیز اژی دهاک سه پوزه در «کردن سخت راه در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده با کف دست سرشار» اندروای (=وایو = ایزد هوا) را ستوده این کامیابی را از او می خواهد که همه‌ی هفت کشور را از آدمی تهی کند (رام یشت بند ۱۹ (یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۴۹). با وجود این، ضحاک، شخصیتی قدیمی تر دارد. جیمس دارمستتر در باب ضحاک و اصل داستان او چنین نگاشته است: «داستان ضحاک بازمانده یکی از اساطیر کهن است که اصل آن از طبیعت و حوادث طبیعی بوده، ولی با گذشت روزگار تغییراتی در آن راه یافته است [۱]. اژدهای سه پوزه، همان اژدهای طوفان است که در ودا، رب النوع نور با او در ستیز و جدال است و بقایای این اصل در اوستا نیز محفوظ مانده و آن جنگ آذر است با اژی دهاک و عین این جنگ در ودا میان آهی و ایندرا، رب النوع نور، جاریست (صفا، ۱۳۷۹: ۴۵۸).

سرنوشت ضحاک در متون دوران پیش از اسلام با متون اسلامی چندان تفاوتی ندارد. در متون پیش از اسلام فریدون، او را در کوه دماوند به بند می کشد و سرانجام در زمان رستاخیز به دست گرشاسب کشته می شود. در متون دوران اسلامی ضحاک به پادشاهی مردم خوار و بیگانه تبدیل می شود که جمشید را از تخت به زیر کشیده و می کشد و با ظلم و ستم حکومت می کند و بنا به روایت اکثر متون این دوران، و از جمله شاهنامه به دست فریدون گرفتار می شود. فریدون ضحاک را در دهانه کوه دماوند به بند می کشد ولی نمی کشد. همین کشته نشدن او در این روایت باعث شده تا در برخی روایت‌های این دوران پیوندی بین این شاه خطرناک و عناصر طبیعی به چشم بخورد. به عنوان مثال مسعودی در مروج الذهب از به بند کشیده شدن ضحاک در کوه دماوند به دست فریدون و دود و دمه و بر فچه همیشگی بر چکاد (قله) دماوند و از رودی به رنگ زرد مانند زر که از پایینش جریان دارد سخن می گوید (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۹۳) و به روایت طبری: ضحاک را هفت سر بوده و هم‌اکنون در کوه دماوند در بند است، ارباب تواریخ و سیر از عجم بر آند که او بر تمامی اقطار عالم دست یافته و ساحر و فاجر بوده... طبری در ادامه می گوید: شنیده‌ایم که ضحاک همان نمرود بابلی بوده و ابراهیم خلیل الرحمن در عهد او به دنیا آمده و او همان کسی است که نمرود آهنگ سوزانیدن وی کرد... فریدون در دماوند متولد شده و هنگامی سوی ضحاک شتافته که وی غایب و به هندوستان رفته بود... چون

ضحاک از ماجرا آگاه شد سوی فریدون در حرکت آمد. لیکن خداوند نیروی او را سلب کرد و دولتتش زوال یافت. فریدون بر او حمله کرد و دست و بازوی او را بیست... پس از آن او را به کوه دماوند برد و به چاه افکند (طبری، ۱۳۵۱: ۴۰). یاقوت حموی در معجم البلدان پس از گزارشی کوتاه پیرامون شکوه و بزرگی و بلندی دماوند می‌نویسد که ضحاک مار دوش را فریدون یا به گفته خودش، افریدون ابن اثفیان الاصبهانی، در دماوند به بند کشیده است. از آن جا که پذیرفتن باور مردم کوچه و بازار برای یاقوت دشوار می‌نماید، خود از کوه بالا می‌رود تا به چشم خویش آن را ببیند. او می‌نویسد که: من با زحمت و خطر جانی فراوان تا نیمه آن کوه رسیدم و گمان نمی‌کنم تا آن روز کسی از من بالاتر رفته باشد. نگاه کردم، چشمه‌ای از سرب مذاب بود که پیرامون آن چشمه سرب‌ها خشکیده بودند و هنگامی که خورشید به آن‌ها می‌تابید چون آتش می‌درخشیدند. میان کوه غارها و گودال‌هایی بود که وزش بادها از سوی‌های گوناگون در آن‌ها تولید پژواک‌ها و آهنگ‌های گوناگون در فواصل معین می‌کرد. یک بار چون شیبه اسب به گوش می‌رسید، یک بار چون عرعر خر و گاهی چون بانگ بلند و رسای مردمان که به کلی نامفهوم می‌نمود و اهالی محل آن را زبان مردم بدوی می‌دانستند. دودهایی را که به نفس ضحاک تعبیر می‌کنند، بخاری است که از آن چشمه مذاب برمی‌خیزد (حموی، ۱۳۸۰: ۴۷۵).

اما سرنوشت او در روز رستاخیز در روایت پهلوی به طور خلاصه چنین است: «در هزاره هوشیدر ماه، بی‌دینی از روی کین برخیزد و به بالای آن کوه دماوند به سوی بیوراسب رود و گوید: اکنون نه هزار سال است فریدون زنده نیست، چرا تو این بند نگسلی و برنخیزی که این جهان پر از مردم است... اژدها... بند را از بُن بگسلد، به تازش ایستد (یورش آغاز کند)، همان‌جا آن بدکار را ببلعد و گناه کردن را در جهان رواج دهد و بی شمار گناه‌گران کند. یک سوم از مردم و گاو و گوسپند و آفریدگان دیگر اهورامزدا را ببلعد و آب و آتش و گیاه را تباه کند. پس آب و آتش و گیاه پیش اوزمزد خدای به‌گله ایستند و بنالند که فریدون را باز زنده کن تا اژدها را بکشد،... و پس من دادار اوزمزد به سروش و ایزد نریوسنگ گویم که: تن گرشاسپ سام را بجنابند تا برخیزد. پس سروش و ایزد نریوسنگ به سوی گرشاسپ روند، سه بار بانگ کنند، بار چهارم سام با پیروگری برخیزد،... و گرشاسپ گرز پیروزگر بر سر اژدها بکوبد و او را بزند و بکشد. پس رنج و پتیاره از این جهان برود تا هزاره را به پایان رسانم» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۶۰).

### ویژگی‌های اساطیری تیفتوس

تیفتوس [۲] در اساطیر یونان، یکی از ترسناک‌ترین موجوداتی است که خلق شده است. او آخرین غولی است که در تارتاروس زاده شد و در روایت‌های مختلف ویژگی‌های گوناگونی به او نسبت داده‌اند که در اینجا به آنها می‌پردازیم. از جمله در مورد نام او گویند که با واژه شمال سامی در ارتباط است. در

حقیقت تیفون خودش شخصیت ایزد توفان را دارد. او شخصیت پیچیده‌ای دارد که نمی‌تواند از یک یا دو خط مستقیم انتقال گرفته شده باشد (Bremmer, 1990:21). تیفونوس، غولی است با صد سر که روایت‌ها درباره پدر و مادر او متفاوت است. در یک روایت پدرش گایا<sup>۱</sup> یعنی زمین و مادرش تارتاروس<sup>۲</sup> است. بر طبق این اسطوره او بزرگترین غولی است که تاکنون آفریده شده است. او مارهایی حلقوی در پاهای خود دارد (Daly, 2009: 144). در روایتی دیگر گایا که در پی انتقام‌جویی از زئوس است، دو بیضه از کروئوس گرفته و آنها را در خاک می‌گذارد و از آنها موجودی به نام تیفون به وجود می‌آید که توانایی خلع زئوس را دارد و کوچکترین پسر گایا می‌شود (پین سنت، ۱۳۷۹: ۲۵). در مورد شکل ظاهری او گفته‌اند: آفریده‌ای موحش بود که دست‌هایش بی‌وقفه می‌جنبید و پاهایش نیز هرگز از جنبش باز نمی‌ایستاد. از شانه‌هایش صدها سر اژدها با زبان‌های سیاه در حال پیچ و تاب بیرون آمده بود و شعله‌های خشم‌آلود آتش از چشمانش زبانه می‌کشید. از دهان اژدها انواع سداهای جورواجور خارج می‌شد (روز، ۱۳۸۵: ۱۱۲). از تهی‌گاهش تعداد بی‌شماری افعی بیرون می‌آمد، بدنش پوشیده از پَر بود، از سر و گونه‌هایش موهای زبر روئیده بود. قدش از بلندترین کوه‌ها بلندتر بود. ایزدان با دیدن منظر شگفت‌آور تیفونوس ترسیدند و به مصر گریختند. تنها زئوس دلاورانه در برابرش ایستاد، اما در میان ده‌ها هزار مار چنبر زده، در دست‌های تیفونوس گرفتار شد. تیفونوس پی‌های دست و پای زئوس را برید و او را در مغاکش واقع در سیلی‌سیا، زندانی کرد. زئوس به دست هرمس رهایی یافت و از نو نبرد آغازید، با آذرخش خویش بر تیفونوس چیره گشت و او را به سیسیل گریزاند و در آن جا تیفونوس در پی آتش فشان اتنا قطعه قطعه شد (گرین، ۱۳۷۵: ۶۶).

در روایتی دیگر آمده است که او جنگی سخت با زئوس کرد و کوهها و صخره‌ها را به سمت رعد و برق این خدا پرتاب می‌کرد تا در نهایت زئوس را گرفت و پی دست و پای او را برید و آنها را پنهان کرد و زئوس را در غار زندانی کرد. هرمس و پن زئوس را یافته و پی‌ها را دزدیده و به او بازگرداندند. جنگ بین این دو ادامه یافت و الهگان سرنوشت به کمک زئوس آمده و غذاهای خوشمزه به تیفون خوراندند تا او را ضعیف کنند. آخرین نبرد آنها در کوه هموس در تراس اتفاق افتاد و در آنجا زئوس ضربه‌ای کاری به تیفون زد چنانکه رودی از خون جاری شد. سپس زئوس او را گرفت و در زیر آتشفشان کوه اتنا زندانی کرد که یکی از فعال‌ترین آتشفشان‌های دنیاست (Daly, 2009: 144). اسطوره جنگ زئوس و تیفون را نانوس اسطوره‌نگار اهل پنولوپوس مصر با تفصیل آورده و در آن گفته این جنگ شامل حمله به ستارگان نیز هست. بر طبق این اسطوره تیفون دست‌هایش را به سوی آسمان دراز کرده و چند صورت فلکی را از آسمان بیرون کشیده و از جمله صورت فلکی حوت را به دریا می‌اندازد. بر طبق

1. Gaia
2. Tartarus

روایت نانوس، عصیان تیفون دو هدف داشت: یکی به دست آوردن تخت آسمانها و جایگاه زئوس و دیگری تلاش برای بازگرداندن جهان به آشوب. او تلاش می‌کند با درهم آمیختن زمین و آسمان، آب و آتش و دریا و کوه اشفستگی ایجاد کند (Collins, 2001: 78).

در مورد چگونگی غلبه زئوس بر تیفون روایت دیگری به این صورت آمده است: پس زئوس همراه دوستش پان به نزد کادموس رفت و به او گله‌ای گوسفند و بز و رمه‌ای گاو دادند، همچنین برایش کلبه‌ای از نی ساختند. پان ساز خود فلوت را به او داد و زئوس به او گفت: ای کادموس فلوت بزن تا آرامش به بهشت برگردد. پس کادموس لباس چوپانی پوشید و در حالی که به درختی تکیه داده بود بر زمین نشست و شروع به نواختن فلوت کرد. هنگامی که تاییفون به آواز فلوت گوش می‌داد زئوس مخفیانه به درون غار خزید و بار دیگر رعد و برقش را تصاحب نمود و به تاییفون حمله کرد. تاییفون بر زمین غلطید، چشمانش کور شدند و دستهایش به طرف بالا بی حرکت ماندند. آخرین طغیان به پایان رسید و چیزی از این غائله باقی نماند (روز، ۱۳۸۵: ۱۱۵). در روایتی دیگر آمده است که در نبرد زئوس و تیفونوس، هنگامی که تیفون از دریای سیسیل می‌گذشت زئوس کوه اتنا را بر وی افکند و او را در زیر این کوه مدفون کرد. در این روایت اسطوره‌ای، بیان شده شعله‌هایی که از کام این غول بیرون می‌ریزد با بقایای آذرخشی که زئوس بر او افکنده است، همانا آتشفشان این کوه را ایجاد کرده است (پین سنت، ۱۳۷۹: ۲۷).

### وجوه تشابه ضحاک و تیفئوس

با توجه به ویژگی‌ها و صفاتی که در متون دوره پیش از اسلام و پس از اسلام و خصوصاً شاهنامه درباره ضحاک آمده است و ویژگی‌هایی که در داستان تیفون یونانی ذکر گردید، می‌توان به این ویژگی‌های مشترک اشاره کرد: اگر به ریشه شناسی نام این دو موجود خارق‌العاده توجه کنیم می‌بینیم که نام این دو بی ارتباط با هم نبوده‌اند. «اژی دهاک» در زبان سانسکریت از دو بخش تشکیل شده است که بخش اول آن به صورت «اهی»<sup>۱</sup> تلفظ می‌شود که نوعی مار گزنده و خطرناک است، زهر این مار چنان عجیب و خطرناک است که اگر کسی را نیش بزند، بدن شخص مثل زغال سیاه می‌شود و به اصطلاح حالت سوزاندگی دارد و «دهاک» صفت فاعلی است به معنای سوزاننده که لقب موسس پادشاهی تیره اژی ورترا<sup>۲</sup> نیز بوده است (اعظم لطفی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). بلمی در تحقیقی که درباره تیفئوس و اگ کرده می‌گوید: اینکه تیفئوس همان اگ<sup>۳</sup> [۳] شاه باشان<sup>۴</sup> [۴] است از متون مختلف تایید

1. Ahi
2. Vartra
3. Og
4. Bashan



شده است. این واژه یونانی به معنای آتش و دود است و با واژه آگ که به معنای پختن و سوزاندن است هم معنا است. بنابراین تیفئوس و آگ در دو زبان یونانی و عبری یک معنا دارند و اینکه تیفئوس و آگ نامهای مختلف برای یک شخص هستند از سخن هومر نیز فهمیده می‌شود آنجا که ماجرای جنگ زئوس و تیفئوس را توصیف می‌کند، می‌گوید جایگاه این سرکرده غولان در آرام<sup>۱</sup> بوده است و این آرام یا اریما<sup>۲</sup> همان سوریه امروزی است (Bellamy, 1820: 155). بنابراین با این توضیحات باید گفت در ریشه نام این دو موجود خارق‌العاده سوزاندگی نهفته است.

در زمینه شکل ظاهری این دو موجود ترسناک‌ترین موجوداتی هستند که بر روی زمین خلق شده‌اند. در اوستا ضحاک با صفت « ثری زَفَن » برابر با سه پوزه و سه دهن و « ثری کَمِرِد » برابر با سه کله یا سر نیز آمده است. و در یشت‌ها چنین می‌خوانیم: (فریدون) که کشت مار (زهاک) سه پوزه، سه سر را با شش چشم و هزار گونه دریافت (ادراک)، آن دیو بسیار توانای دروغگو را (یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۹-۳۷).

بنا بر گفته یسنا او قوی‌ترین دروجی است که اهریمن برای نابودی جهان آفریده است: «آنگاه هوم آشون دور دارنده مرگ، مرا پاسخ گفت: دومین بار در میان مردمان جهان استومند، «آتبین» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پسری زاده شد: «فریدون» از خاندان توانا... آن که اژی دهاک را فرو کوفت؛ اژی دهاک سه پوزه سه کله شش چشم را، آن دارنده هزار گونه چالاکي را، آن دیو بسیار زورمند دروج را، آن دروند آسیب رسان جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردن جهان اشته، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید» (اوستا، ۱۳۸۵: ۱۳۸). در نوشته‌های دوره‌های بعد و از جمله شاهنامه او به انسان تبدیل می‌شود با برخی ویژگی‌های اهریمنی از جمله دو مارآدمخواری که بر روی دوش او روییده‌اند. آنچنان که در شاهنامه آمده است این دو مار نیز حاصل بوسه ابلیس یا همان اهریمن بر شانه‌های ضحاک است:

بفرمود تا دیو چون جفت اوی	همی بوسه داد از بر سفت اوی
بیوسید و شد در زمین ناپدید	کس اندر جهان این شگفتی ندید
دو مار سیاه از دو کتفش برست	غمی گشت و از هر سویی چاره جست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۰)

تیفئوس نیز آنچنان که گذشت در اساطیر یونان، یکی از ترسناک‌ترین موجوداتی است که خلق شده است. او غولی است با صد سر و بزرگترین غولی است که تاکنون آفریده شده است. او مارهایی

1. Aram
2. Arima

حلقوی در پاهای خود دارد و از شانه هایش نیز صدها سر اژدهاوش و ترسناک فراز می‌جهد. بدن او و تهیگاهش پر از افعی است همانند ضحاک، زیرا آنچنان که در سودکار نسک آمده پس از چیرگی فریدون بر ضحاک، اهورمزدا فریدون را از کشتن ضحاک بازداشت و گفت: «اگر تو ضحاک را بکشی زمین از باشندگان موذی و زیان‌آور همچون مار و عقرب و خزنده‌های زهرآگین پر خواهد شد. در دینکرد نیز درباره علت اینکه فریدون ضحاک را نکشت و وی را در بند کرد چنین آمده است: درباره غلبه فریدون بر ضحاک. برای میراندن ضحاک، گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضحاک از آن ضربه و سپس به شمشیر زدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هرمزد به فریدون که او را مشکاف که ضحاک است، زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ (بهار، ۱۳۸۹: ۱۹۲). در متون پهلوی نیز آمده است: «درباره غلبه فریدون بر اژدهاگ برای میراندن اژدهاگ گرز بر شانه و دل و سر کوبید و نمرد اژدهاگ از آن ضربه و سپس به خنجر زد و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن اژدهاگ بس گونه خرفستر پدید آمد. گفت دادار هرمزد به فریدون که او را مشکاف که اژدهاگ است، زیرا اگر وی را بشکافی، اژدهاگ این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ» و «در نتیجه رستاخیز ناممکن می‌گردد» (مزدایور، ۱۳۷۸: ۲۵۶).

هدف از خلقت هر دو موجود اهریمنی ایجاد آشوب و از بین بردن آرامش و نظم گیتی و نابود کردن موجودات اهورایی است. چنان که درباره این ویژگی ضحاک هم در متون اوستایی و هم در شاهنامه مطالبی آمده است. در اوستا آبان یشت، کرده ۸ آمده است:

اژیدهاک سه پوزه در زمین بوری صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند او را پیشکش آورد...

و از وی خواستار شد: ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

یا در روایتی دیگر آمده است که ضحاک در هزاره هوشیدر ماه بند گسسته و یورش آغاز می‌کند و بی شمار گناه‌گران در جهان رواج می‌دهد و یک سوم از مردم و گاو و گوسفند و آفریدگان دیگر اهورامزدا را می‌بلعد و آب و آتش و گیاه را تباه می‌کند (زند وهومن یسن، ۱۳۸۴: ۱۰۹) و در شاهنامه آمده است هدف اهریمن از رویاندن مار بر دوش ضحاک این بود تا با خوراندن مغز مردم به آنها جهان را از مردم خالی کند:

به فرزاندگی نزد ضحاک رفت

بمان تا چه گردد، نباید درود

نباید جزین چاره‌ای نیز کرد

مگر خود بمیرند ازین پرورش

بسان بزشکی پس ابلیس تت

بدو گفت کین بود نی کار بود

خورش ساز و آرامشان ده به خورد

بجز مغز مردم مدهشان خورش

سر نره دیوان ازین جست و جوی  
مگر تا یکی چاره سازد نهان  
چه جست و چه دید اندرین گفت و گوی  
که پردخت ماند ز مردم جهان  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۱)

در روایت پهلوی آمده است که آب و آتش و گیاه نزد اهورا مزدا از دست ضحاک شکایت می کنند: «در آن هزاره، ضحاک از بند برهد؛ و فرمانروایی بر دیوان و مردمان را فراز گیرد. چنین گوید که: «هر که آب و آتش و گیاه را نیازارد، پس بیاورید؛ تا او را بجویم.» و آتش و آب و گیاه از بدی که مردمان بر آنان کنند، پیش هر مزد شکوه کنند؛ و گویند که: «فریدون را برخیزان تا ضحاک را بکشد؛ چه اگر جز این باشد، به زمین نباشیم.» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۶۰). در مورد تیفون نیز چنین روایاتی وجود دارد و گویند او دستهایش را به سوی آسمان دراز کرده و چند صورت فلکی را از آسمان بیرون کشیده و از جمله صورت فلکی حوت را به دریا می اندازد. و تلاش می کند با درهم آمیختن زمین و آسمان، در آب و آتش و دریا و کوه آشفته گی ایجاد کند و جهان را به بی نظمی و آشوب بکشد. هدف دیگر این دو دیو رسیدن به پادشاهی است چنان که تیفون می خواست تخت آسمانها و جایگاه ژئوس را به دست آورد، به همین خاطر به جنگ ژئوس رفت و ضحاک نیز می خواست به پادشاهی برسد و با دستیاری ابلیس ابتدا پدر خود را کشته و پادشاه تازیان می شود:

بدو گفت جز تو کسی کدخدای  
چه باید پد کهش پسر چون تو بود  
زمانه بر این خواجه سالخورد  
بگیر این سر مایه ور گاه اوی  
چه باید همی با تو اندر سرای  
یکی پندت از من ببايد شنود  
همی دیر ماند، تو اندر نورد  
ترا زبید اندر جهان جاه اوی  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۷)

سپس وعده پادشاهی جهان را به او می دهد:

بدو گفت گرسوی من تافتی  
اگر همچنین نیز فرمان کنی  
جهان سر به سر پادشاهی تراست  
ز گیتی همه کام دل یافتی  
نپیچی ز گفتار و پیمان کنی  
دد و مردم و مرغ و ماهی تراست  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۸).

نقطه ضعف هر دو دیو در علاقه آن دو به خوردن خوراکی های مختلف و پرخوری است و این ویژگی به صورت های گوناگون نمود یافته است. به عنوان مثال در اوستا به ضحاک صفت «دیو بسیار آرزومند» داده شده که می تواند همین علاقه زیاد او به خوردن مد نظر باشد (آبان یشت، کرده ۸: ۳۴).

یا آنچنان که گذشت هنگامی که او بند می‌گشاید یک سوم از مردم و گاو و گوسفند و آفریدگان دیگر اهورامزدا را می‌بلعد. آنچنان که در شاهنامه آمده است پیش از خوالیگری ابلیس برای ضحاک خوراک او از گیاهان بوده است، ولی او گوشت انواع جانوران را برای ضحاک آمده می‌کند و به این وسیله او را رام خود می‌کند:

که کمتر بد از کشتنی‌ها خورش	فراوان نبود آن زمان پرورش
خورشگر بیاورد یک یک به جای	ز هر گوشت از مرغ و از چارپای
بدان تا کند پادشا را دلیر	به خورش بپرورد بر سان شیر
به فرمان او دل گروگان کند	سخن هرچه گویدش فرمان کند

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۹).

درباره تیفتوس نیز آمده است که الهگان سرنوشت به کمک زئوس آمده و غذاهای خوشمزه به تیفتون خوراندند تا او را ضعیف کنند (Daly, 2009: 144). در روایتی دیگر آمده است که زئوس پس از شکست اول هنگامی که برای جنگ دوم آمادگی پیدا می‌کند، تیفتون را برای جنگ به کوه نیسه می‌کشانند و در آنجا تقدیر او را فریب می‌دهد و او به خوردن غذاهای انسان‌های میرا روی می‌آورد و در عوض قوی شدن، ضعیف می‌گردد (Sitchin, 2002: 137). همچنین در روایتی ذکر شده که تقدیر او را فریب داده و به او می‌گوید اگر میوه بخوری قدرتت زیاد خواهد شد و او همانند انسان‌های میرا شروع کرد به غذا خوردن و به این شیوه ضعیف شد (Littleton, 2005: 495). در برخی روایات اساطیری یونان آمده است که تقدیر همانطور که ابلیس خود را به صورت انسان درآورد و به بازگاه ضحاک رفت، خود را به شکل انسان درآورده و با صورت شخصی به نام مویرای<sup>۱</sup> نزد تیفتون رفته و او را فریب می‌دهد (Rose, 2005: 47). همچنین در همین زمینه خوردن گوشت حیوانات را هم به تیفتون نسبت داده و این عمل را کاری تیفتونی نامیده‌اند (Hengstenberg, 1843: 47).

هر دو موجود اهریمنی، یعنی ضحاک و تیفتون در نخستین نبرد خود پیروز می‌شوند. ضحاک در حمله اول خود، جمشید را شکست داده و متواری می‌کند:

چو انگشتری کرد گیتی بر اوی	سوی تخت جمشید بنهاد روی
به تنگ اندر آمد سپهدار نو	چو جمشید را بخت شد کندرو
بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه	برفت و بدو داد تخت و کلاه
سپردش به ضحاک تخت و کلاه	نهان گشت و گیتی برو شد سیاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۱).

1. Moirai

تایفون نیز توانست در نخستین حمله خود و پس از جنگی سخت بر زئوس غلبه کرده و پی‌های دست و پای او را بریده و او را در غاری زندانی کند (Daly, 2009: 144). تایفون در این نبرد توانایی کشتن زئوس را ندارد و بنابراین تنها به بریدن پی دست و پای او اکتفا کرده و او را از کار می‌اندازد، ولی ضحاک پس از صد سال جمشید را یافته و او را با اره از وسط به دو نیم می‌کند:

صدم سال روزی به دریای چین	پدید آمد آن شاه ناپاک دین
نهان بود چند از بد ازدها	نیامد به فرجام هم زو رها
چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ	یکاپیک ندادش سخن را درنگ
به اره‌ش سراسر به دو نیم کرد	جهان را ازو پاک پر بیم کرد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۲).

راه غلبه بر هر دو موجود اهریمنی، استفاده از کمک دیگران است و قهرمان داستان به تنهایی نمی‌تواند از عهده این موجود برآید و این موضوع در رویا و بیداری نمود داشته است. در عالم رویا ضحاک خواب می‌بیند که سه نفر به او حمله می‌کنند و با گرز به او ضربه می‌زنند:

چنان دید کز شاخ شاهنشهان	سه جنگی پدید آمدی ناگهان
دو مهتر یکی کهتر اندر میان	به بالای سرو و به فر کیان
کمر بستن و رفتن شاهوار	به چنگ اندرون گرز گاو سار
دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ	زدی بر سرش گرز گاورنگ

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۸).

و در عالم واقع نیز می‌بینیم فریدون به کمک کاوه و تمام کسانی که از ظلم ضحاک ناراضی بودند، بر او پیروز شد. در داستان تایفون و زئوس نیز می‌بینیم که زئوس نیز با کمک و همکاری پین و هرمس توانست رگ و پی خود را دوباره به دست بیاورد و با تایفون به مقابله بپردازد.

هر دو موجود به نحوی در کوه زندانی هستند، فریدون ضحاک را در دماوند به بند می‌کشد، هر چند در ابتدا می‌خواست او را بکشد ولی سروش مانع او شد:

بدان گرزهی گاو سر دست برد	بزد بر سرش ترگ بشکست خرد
بیامد سروش خجسته دمان	مزن - گفت - کو را نیامد زمان
همیدون شکسته بپندش چو سنگ	بیر تا دو کوه آیدت پیش تنگ
به کوه اندرون به بود بند اوی	نیاید برش خویش و پیوند اوی

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۲).

و فریدون ضحاک را به کوه دماوند برده و به صورت واژگون در غاری تنگ آویزان می‌کند:

بی‌آورد ضحاک را چون نوند	به کوه دماوند کردش به بند
چو بندی بران بند بفرزود نیز	نبود از بد بخت مانند چیز
به کوه‌اندرون جای تنگش گزید	نگه کرد غاری بنش ناپدید
بی‌آورد مس‌مارهای گران	به جایی که مغزش نبود اندران
فروبرد و بستش بدان کوه باز	بدان تا بماند به سختی دراز
ببستش بران گونه آویخته	وزو خون دل بر زمین ریخته

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۵).

و زئوس نیز (طبق روایت دوم) تیفوئوس را در زیر کوه اتنا به بند می‌کشد به نحوی که آثار وجود او هنوز هم به صورت آتشفشان به چشم می‌خورد. در روایتی دیگر آمده است که در نبرد زئوس و تیفوئوس، هنگامی که تیفون از دریای سیسیل می‌گذشت زئوس کوه اتنا را بر وی افکند و او را در زیر این کوه مدفون کرد. در این روایت اسطوره‌ای، بیان شده شعله‌هایی که از کام این غول بیرون می‌ریزد با بقایای آذرخی که زئوس بر او افکنده است، همانا آتشفشان این کوه را ایجاد کرده است.

### نتیجه‌گیری

اسطوره‌شناسی تطبیقی دانشی است که به بررسی و مقایسه اسطوره‌ها و مضامین اساطیری فرهنگ‌های مختلف، بخصوص فرهنگ‌هایی که پیشینه مشترکی دارند، می‌پردازد تا بتواند ساختارهای مشابه دینی یا اجتماعی آنها را مشخص کرده یا اساطیر این اقوام را بازسازی نماید تا بتواند صورت نخستین اساطیری را که در طول زمان دچار تحولات و دگردیسی‌های گوناگون گشته‌اند پیدا کند. ایران و یونان دو قوم باستانی هستند که دارای اشتراکات فرهنگی، تاریخی، اساطیری و... گوناگون می‌باشند و به خاطر همین اشتراکات شخصیت‌ها و داستان‌های اساطیری فراوانی را می‌توان نشان داد که وجوه تشابه فراوانی دارند [۵] و به خاطر داشتن پیشینه هندواروپایی مشترک به یک ریشه مشترک برسد. یکی از همین نمونه‌ها دو شخصیت ضحاک در اساطیر ایران و تیفوئوس یا تیفون در اساطیر یونان می‌باشد که نگارنده در این پژوهش بر اساس اصول مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی و با رویکرد اسطوره‌شناسی تطبیقی آنها را مقایسه و بررسی نموده است که نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد این دو شخصیت در موارد زیر به هم شباهت دارند: ۱- در زمینه شکل ظاهری این دو موجود ترسناک‌ترین موجوداتی هستند که بر روی زمین خلق شده‌اند و مارهایی در بدن خود دارند، و روایت‌های پیشین اسطوره ضحاک نشان می‌دهد که بدن او به جای دو ماری که در روایات جدید بر شانه‌اش روییده‌اند همانند بدن تیفوئوس مملو از مار و عقرب و جانوران موذی بوده است. ۲- هدف از خلقت هر دو موجود

اهریمنی ایجاد آشوب و از بین بردن آرامش و نظم گیتی و نابود کردن موجودات اهورایی است. که این ویژگی در اسطوره ضحاک در روایات نوتر نیز باقی مانده است و او با کشتن جمشید و ظلم و ستم کردن در جهان آشوب به پا می‌کند. ۳- نقطه ضعف هر دو دیو در علاقه آن دو به خوردن خوراکی‌های مختلف و پرخوری است و این ویژگی به صورت‌های گوناگون نمود یافته است. ۴- هر دو موجود اهریمنی، یعنی ضحاک و تیفتون در نخستین نبرد خود پیروز می‌شوند. ۵- راه غلبه بر هر دو موجود اهریمنی، استفاده از کمک دیگران است و قهرمان داستان به تنهایی نمی‌تواند از عهده این موجود برآید. ۶- هر دو موجود به نحوی در کوه زندانی هستند، فریدون ضحاک را در دماوند به بند می‌کشد و زئوس نیز تیفتونوس را در زیر کوه اتنا به بند می‌کشد به نحوی که آثار وجود او هنوز هم به صورت آشفتشان به چشم می‌خورد. بر این اساس و با وجود چنین شباهت‌ها و ویژگی‌هایی که در متون قدیمی درباره ضحاک آمده است می‌توان گفت ضحاک نیز همانند تیفتونوس یک پدیده جوی و اسطوره توفان بوده است و به مرور زمان از اسطوره اولیه دور شده و در متون بعدی و از جمله شاهنامه به شاهی اژدهاوش تبدیل شده است.

### یادداشت‌ها

۱- دانشمندان مکتب اسطوره‌شناسی طبیعت شناختی (Nature-mythologies) معتقدند مردم بدوی به پدیده‌های طبیعت، توجه بسیار زیاد داشته‌اند و بر همین اساس کانون هر اسطوره یا واقعیتی که اسطوره در نهایت بدان می‌پردازد، پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعت است که به دقت تمام در جسم و جان قصه رسوخ کرده و نشسته است، به نحوی که غالباً به کلی پوشیده و پنهان است. به اعتقاد آنان سرچشمه اصلی پیدایش اساطیر، پدیده‌های آسمانی همچون ماه و خورشید هستند. اما کسانی چون ماکس مولر و کهن معتقدند ذات و گوهر اساطیر از باد و وضع جو زمین و ابرهای آسمان، فراهم آمده است (مالینوفسکی، ۱۳۷۷: ۱۴۹).

۲- نام این غول در اساطیر یونانی به دو صورت آمده است: یکی تایفتوس:

**Typhoeus** (*/tai'fi:əs/*; Τυφωεύς, *Typhōeus*), or **Typhos** (Τυφώς, *Typhōs*)

و دیگری تایفتون که در انگلیسی تیفتونوس و تیفتون تلفظ می‌شود:

: **Typhaon** (Τυφάων, *Typhaōn*)

تیفتون با واژه یونانی قدیمی τυφός مرتبط است که به معنی گردباد است (Hopman, 2012: 66).

۳- آگ همان عوج ابن عنق است که در متون و روایات اسلامی از او با عنوان مردی طویل قامت از او یاد شده که در منزل آدم متولد شد و تا زمان حضرت موسی به مدت سه هزار و پانصد سال زیست (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل عوج). او در روایات عبری و کتاب مقدس شاه سرزمین باشان است که درباره او در این کتاب آمده است: عوج ملک باشان از بقیه بلند قدان به تنهایی باقی بود. اینک بستر وی که بستر آهنین است آیا در رتث بنی عمّون نیست. طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع (کتاب مقدس، ۱۳۸۰: ۳۳۴). عوج به عنوانی شخصیتی اهریمنی و

به صورت دیو در متون حماسی نیز وارد شده است و از جمله در سام نامه برای دفاع از شداد به جنگ سام می‌رود ولی پس از چند بار جنگیدن از ترس سام به مصر می‌گریزد (سام نامه، ۱۳۹۲: ۵۳۵).

۴- آنچنان که در قاموس کتاب مقدس آمده است باشان به معنی خاک سبک است و قطعه‌ای از زمین کنعان می‌باشد در طرف شرق اردن که در میانه حرمون و جلعاد واقع است (هاکس، ۱۳۸۳: ذیل باشان).

۵- به‌عنوان مثال می‌توان به دو شخصیت تهمینه و آرتمیس اشاره کرد که دارای اشتراکات و شباهت‌های زیادی هستند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: رویانی، وحید. (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی شخصیت‌های تهمینه و آرتمیس»، مجله ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، شماره ۱۱، صص ۱۱۷-۱۴۰. یا دو شخصیت آرش و فیلوکتس که در مقاله زیر به وجوه تشابه آنها پرداخته شده است: خدایار، ابراهیم و امامی، صابر. (۱۳۸۹). «آخرین تیر: بررسی تطبیقی اسطوره آرش و فیلوکتس». فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ۱۳: ۶۱-۸۶.

### منابع

۱. اعظم لطفی، فرزانه. (۱۳۸۷). «بررسی واژه‌های هندی در شاهنامه فردوسی»، فصلنامه پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۵۰، صص ۱۲۷ تا ۱۴۵.
۲. اکبرزاده، داریوش. (۱۳۹۴). «یادداشتی بر اسطوره ضحاک، مطالعه تطبیقی میان شاهنامه، کوش نامه و گزیده ای از متون اسلامی»، ادبیات تطبیقی، شماره ۱۳، صص ۱ تا ۱۲.
۳. انوشیروانی، علیرضا. (۱۳۸۹ الف). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ۱/۱: ۳۸-۶.
۴. ----- (۱۳۸۹ ب). «آسیب شناسی ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ۱/۲: ۳۲-۵۵.
۵. اوستا. (۱۳۸۵). به کوشش جلیل دوستخواه، تهران: نشر مروارید.
۶. اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۷۶). دانشنامه مزدیسنا، تهران: نشر مرکز.
۷. بهار، مهرداد. (۱۳۸۹). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: نشر آگه، چاپ هشتم.
۸. بوشاسب، حمید. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی شخصیت‌های اساطیری ایران و یونان»، مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۹۷، صص ۴۲ تا ۴۹.
۹. پین سنت، جان. (۱۳۷۹). شناخت اساطیر یونان، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
۱۰. جهان پور، فاطمه؛ حق پرست، لیلا. (۱۳۹۱). «بازآفرینی اسطوره بندهشی و مزدایی آفرینش در داستان ضحاک»، جستارهای ادبی، شماره ۱۷۷، صص ۶۱ تا ۸۴.
۱۱. حسین‌زاده، حمزه. (۱۳۸۴). ضحاک از اسطوره تا واقعیت، تهران: ترفند.
۱۲. حموی، یاقوت. (۱۳۸۰). معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.



۱۳. خدایار، ابراهیم و امامی، صابر. (۱۳۸۹). «آخرین تیر: بررسی تطبیقی اسطوره آرش و فیلوکتس». فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ۱/۳: ۶۱-۸۶.
۱۴. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۷۰). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۱۶. راد فر، ابوالقاسم؛ کیا، احمد. (۱۳۸۹). «زیباشناسی شر، بررسی تطبیقی جایگاه شر در نگاه فردوسی و شکسپیر با توجه به داستان ضحاک ماردوش و نمایشنامه مکبث»، کهن نامه ادب پارسی، شماره ۲، صص ۲۹ تا ۵۲.
۱۷. روایت پهلوی. (۱۳۶۷). ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۸. روز، و.و.د. (۱۳۸۵). خدایان، پهلوانان و انسان در یونان باستان، ترجمه علیرضا قربانیان، تهران: امیرکبیر.
۱۹. رویانی، وحید. (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی شخصیت‌های تهمینه و آرتمیسی»، مجله ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، شماره ۱۱، صص ۱۱۷ تا ۱۴۰.
۲۰. زند و هومن یسن، (۱۳۸۴). ترجمه صادق هدایت، تهران: نشر معین.
۲۱. سام نامه. (۱۳۹۲). به کوشش وحید رویانی، تهران: میراث مکتوب.
۲۲. صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۹). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
۲۳. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۱). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۴. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۲۵. کتاب مقدس. (۱۳۸۰). ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن و هنری مرتن، تهران: اساطیر.
۲۶. گرین، راجر لنسلین. (۱۳۷۵). اساطیر یونان، ترجمه عباس آقاجانی، تهران: سروش.
۲۷. مالدینوفسکی، برونیسلاو. (۱۳۷۷). «اسطوره در روان شناسی انسان‌های بدوی»، جهان اسطوره‌شناسی، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، تهران. صص ۱۴۹ تا ۱۷۲.
۲۸. مدرسی، فاطمه؛ بامدادی، محمد. (۱۳۸۹). «نگاهی بینامتنی به یکی از اساطیر آسیای غربی و تطبیق آن با اسطوره ضحاک در شاهنامه حکیم فردوسی»، ادبیات تطبیقی، سال دوم، شماره ۳، صص ۳۵۵ تا ۳۷۵.
۲۹. مزداپور، کتابیون (۱۳۷۸). داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه.
۳۰. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۶۵). مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۱. نولدکه، تئودور. (۱۳۸۴). حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: نگاه.
۳۲. هاکس، جیمز. (۱۳۸۳). قاموس کتاب مقدس، ترجمه اسماعیل صدیقی، تهران: اساطیر.
۳۳. یشته‌ها. (۱۳۷۷). به کوشش ابراهیم پورداوود، تهران: نشر اساطیر.

34. Bellamy, John. (1820). "On the Origin of the Hehten Mythology", **the Classical Journal**, Harvard Collage, Vol xxi, PP. 148-161.
35. Bremmer, Jan N. (1990). **Interpretations of Greek Mythology**, London: Rutledge.
36. Collins, Adela Yarbro. (2001). **The Combat myth in the book of revelation**, West broad way: Wipf and Stock publishers.
37. Daly, Kathleen. N. (2009). **Greek and Roman Mythology A to Z**, New York: Chelsea House.
38. Dose, Francois. (1998). **History of structuralism**, translated by Deborah Glassman, Vol. 1.
39. Hestenberg, E.W. (1843). **Egypt and the book of Moses**, New york: Newman.
40. Hopman. M.G. (2012). **Scylla, Myth, Metaphor, Paradox**, Cambridge University Press.
41. Littleton, C. (1973). **The New Comparative Mythology: An Anthropological Assessment of the Theories of Georges Dumézil**. Berkeley: University of California Press.
42. Littleton, C. Scott. (2005). **Gods, Goddess and Mythology**, New York: Marshal Cavendish.
43. Madan. D.M. (1911). **Dinkart (Dēnkard)**, (ed), Bombay.
44. Rose, H. (2005). **A Handbook of Greek Mythology**, London: Rutledge.
45. Segal, Robert Alan. (1996). **Structuralism in myth**, Rutledge.
46. Sitchin, Zecharia. (2002). **The Wars of Gods and Men**, Vermont: Bear & company.
47. Witzel, E.J.M. (2012). **The Origins of the World's Mythologies**, New York: Oxford University Press.

**Critical Studies of  
Literature**  
Vol. 2/ No. 8/ Winter 2016

**Comparison of Zahhak and Typhoeus  
On the principles of the Comparative Mythology School**

**V. Rooyani**

Associate Professor of Persian language and literature,  
Golestan University

**Abstract**

Iran and Greece are two ancient countries that have many cultural, historical, mythological, and so on similarities. By these similarities, various mythological characters can be shown that are like each other. Zahhak and Typhoeus are two of these mythological characters in Iran and Greece culture. The author has compared these two character in this study based on the principles of the School of Comparative Mythology. The result of the research shows that these two characters are similar in the following cases: In appearance, they are the most feruled creatures created on Earth. The purpose of the creation of both evil demons is to create chaos. The weakness of both demons is in their interest in eating many different foods. Both devilish beings will win their first battle. The way to overcome both is to use the help of others. Both of them were prisoned on the mountain. On the basis of these similarities, we can result Zahhak, like Typhoeus, was a storm's myth, and over time, the original myth has gone away and in later texts, including Shahnameh, he became the dragon like king.

**Keywords:** Comparative Mythology, Zahhak, Typhoeus, storm myth.

---

\*Corresponding author; vahidrooyani@yahoo.com